

بررسی جایگاه و شخصیت زنان در گرشاسب‌نامه

سید مهدی طباطبایی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران

چکیده

اگرچه گرشاسب‌نامه اسدی طوسی کتابی حماسی است که شخصیت‌های اصلی آن را مردان مبارز تشکیل می‌دهند، حضور برجسته زنان را در آن نمی‌توان نادیده گرفت.

در این پژوهش، تلاش بر این بوده است تا هویت زنان و نقش آنان در شکل‌گیری جریانات جامعه و مسایل مربوط به آن‌ها با تکیه بر گرشاسب‌نامه بررسی شود. بخش اول، تحلیل شخصیت‌های زن گرشاسب‌نامه را شامل می‌شود و در بخش دوم، مسایل مربوط به زنان، ازدواج و خانواده پیگیری شده است.

نتیجه‌ای که از این تحقیق متصور بوده است، پاسخ‌گویی به برخی از شبهه‌های ایجاد شده در زمینه کم‌رنگ بودن نقش زنان در جامعه ایران آن زمان بوده است که مستندات متن، این شبهه‌ها را باطل می‌کند. نکته‌ای که نباید دور از چشم قرار گیرد، این است که گرشاسب‌نامه، کتابی حماسی است که موضوع آن، جنگ‌ها و هنرنمایی‌های پهلوانی است، بنابراین، بسامد بالای مسایل زنان در این کتاب، پویایی جامعه زنان را در آن عصر نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: گرشاسب، جمشید، زن، گرشاسب‌نامه، حماسه، شخصیت زنان.

*. E-mail: m_tabatabaei@sbu.ac.ir

مقدمه

حماسه‌سرایی از قرن پنجم و بعد از ظهور شاهنامه، رونق خاصی گرفت؛ گرشاسب‌نامه، مؤفق‌ترین تالی شاهنامه، در همین قرن، توسط ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی به ادب فارسی عرضه شد. این کتاب قریب ده هزار بیت است که مشتمل بر زندگی نیاکان گرشاسب و سفرهای او به کشورهای هند، روم، چین و آفریقا و هنرنمایی‌هایی است که گرشاسب در طول این سفرها از خود نشان داده است. اگرچه گرشاسب‌نامه، دومین اثر بزرگ حماسی ایران زمین است، در ادب فارسی، همواره در سایه پهلوان و ناپیداگران شاهنامه قرار داشته و مورد توجه جدی قرار نگرفته است. جایگاه ممتاز و دست‌نیافتنی شاهنامه و فردوسی در ادبیات حماسی به حدی است که گویی خود اسدی طوسی نیز به عظمت آن پی برده و به همین دلیل است که در مقدمه کتاب خود، به رستم می‌تازد و او را در برابر گرشاسب، ناتوان و پیاده می‌شمارد:

ز رستم سخن چند خواهی شنود	گمانی که چون او به مردی نبود؟
اگر رزم گرشاسب یاد آوری	همه رزم رستم به باد آوری
همان بود رستم که دیو نژند	ببردش به ابر و به دریا فکند
سُته شد به هامان به گرز گران	زدش دشت‌بانی به مازندران
زبون کردش اسفندیار دلیر	به کُشتیش آورد سهراب زیر
سپهدار گرشاسب تا زنده بود	نکردش زبون کس، نه افکنده بود
به هند و به روم و به چین از نبرد	بکرد آنچه دستان و رستم نکرد

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۹)

باید پذیرفت که گرشاسب - هر که باشد و توانایی‌اش هر قدر که باشد - سردار پادشاهی است ماردوش، که کوس بدنامی او را فردوسی چنان نواخته است که گوش زمان از آن آکنده شده و تمام تلاش اسدی طوسی برای کم‌رنگ کردن بدنامی ضحاک، راهی به دیپهی نبرده است. همین امر، خارخاری در دل اسدی طوسی پدید آورده است تا جایی که داستان‌سرایی او، توأم با دغدغه رسوایی ضحاک است و این نکته، از استدلال او که ضحاک تنها مغز سر ستمگران را به خورد مارها می‌داد، هویدا است:

ازیرا که در کشورش بیش و کم	کسی گر کسی را نمودی ستم
بُدی داده مغز ستم‌کاره زود	به ماران که بر کتف او رسته بود

(همان: ۲۰)

با این حال، ردپای بدنامی ضحاک را در *گرشاسب‌نامه* هم می‌توان یافت؛ آنجا که جمشید، شگفت‌زده از بازی زمانه، و در پیش دختر کورنگ، در حالی که خود را معرفی نکرده، لب به شکوه می‌گشاید:

ز خوی بد چرخ ماندم شگفت که مهر از چنان شه چرا برگرفت؟
یکی زشت را کرد گیتی خدیو که از کتف مار است و از چهره دیو

(همان: ۳۲)

ضحاک، قاتل جمشید است؛ جمشیدی که از نسل او بودن، مایهٔ مباهات گرشاسب است؛ بنابراین، سرداری کُشندهٔ پدر، اگر نشان غفلت و ناتوانی نباشد، نمی‌تواند نشان دلآوری و شجاعت باشد. حتی بیان این‌گونه سخنان از زبان گرشاسب هم نمی‌تواند سرپوشی بر اصل ماجرا باشد:

من این جایگه شاه را چاکرم و گرنه دگر جا شه کشورم

(همان: ۲۰۸)

با وجود این مسائل، هنر شاعری و راست‌کاری اسدی طوسی - که از ابیات *گرشاسب‌نامه* پیداست - مسأله‌ای نیست که به راحتی بتوان از آن چشم‌پوشی کرد. در تمام قسمت‌های کتاب، آموزه‌ای برای درس گرفتن و عبرت وجود دارد و این هنرمندی اسدی است که مباحثی مانند چه‌گونگی آفرینش جهان، نکوهش مذهب دهریان و فلاسفه، روش زندگی و سفر، شگفتی‌های آفرینش و مسایلی از این‌گونه را - که در نگاه اول متناسب با فضای حماسه نیست - در *گرشاسب‌نامه* گنجانده است. اگرچه استاد صفا معتقد است که آمیختن افسانه‌های نامطبوع مانند شگفتی‌های جزایر مختلف، از لطف و رونق حماسی کتاب کاسته است (صفا، ۱۳۵۲: ۲۸۵).

این پژوهش، در دو بخش، به بررسی هویت زنان و تأثیر آنها در زندگی و مسایل مربوط به آنها در *گرشاسب‌نامه* پرداخته است که بخش اول، شامل بررسی شخصیت‌های زن *گرشاسب‌نامه* و بخش دوم، در مورد مسایل مربوط به زنان، ازدواج و خانواده است.

نگرشی مختصر به تاریخ، بیانگر نوعی مظلومیت و محرومیت خاص زنان بوده است که در ملموس‌ترین سطح خود با عنوان تسلط مردان بر زنان از آن یاد می‌شود؛ این چیرگی و تسلط که برخی از آن به عنوان «بردباری زن ایرانی» یاد کرده‌اند که «الگوی زن شایسته را به زنی خاموش و منقاد تنزل داده است» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۲: ۱۰۹)، نگرش کلی جوامع بشری بوده و خاص ایران و ایرانی نیست. افلاطون زن را به مانند دست چپ تصور کرده است که

ضعیف‌تر از دست راست است و ارسطو، او را فاصله بین آزادمردان و بردگان می‌شمارد (علویقی، ۱۳۵۷: ۱۴۱)؛ در تمدن یونان، زن را منشأ بحران و انهدام جهان، و در تمدن چین، آب دردآلودی می‌دانستند که نیک‌بختی و ثروت را خواهد شست. (مردانی، ۱۳۶۵: ۷)؛ پس روشن می‌شود که «این سلطه، محدود به طبقه خاصی نیست و مشترک میان همه مردان و هر قشر و طبقه‌ای است» (میل، ۱۳۷۹: ۲۹).

بخش اول: نگاهی به شخصیت‌های زن گرشاسب‌نامه

الف: شخصیت‌های اصلی

در حماسه گرشاسب‌نامه، دو زن، جزو شخصیت‌های اصلی داستان هستند که یکی از آنها همسر جمشید و دیگری همسر گرشاسب است که به تحلیل شخصیت آنها می‌پردازیم:

۱- دختر هفده ساله کورنگ، شاه زابلستان، علاوه بر زیبایی، در سوارکاری و شمشیرزنی نیز دستی دارد و ظاهراً اولین فردی است که از تیر و کمان استفاده کرده است. اگرچه این نکته را نباید از نظر دور داشت که فضای داستان، حماسی است و اگر زنی می‌خواهد مجالی در آن داشته باشد، باید واجد این ویژگی‌ها باشد، از طرف دیگر، همین توصیف‌ها از شخصیت یک زن، برای اثبات نادرستی بسیاری از داورهای یکسونگرانه کافی است:

یکی دخترش بود کز دلبری	پری را به رخ کردی از دل، بری
شبستان چو بستان ز دیدار اوی	ز زلفینش مشکوی مشکین به بوی
که تیر و کمان او نهاد از نخست	شنیدم ز دانش پژوهان درست
به کاخ اندرون بت، به مجلس بهار	در ایوان نگار و به میدان سوار...
شده سال آن سرو آراسته	سه بیش از شب ماه ناکاسته
یلی گشته مردانه و شیرزن	سواری سپردار و شمشیر زن

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳-۲۲)

کورنگ، پذیرفته بود که هر که را دخترش به همسری بپسندد، او نیز به ازدواج آنها رضایت خواهد داد:

چنان بود پیمانش با ماهروی که جفت آن گزیند که بپسندد اوی

(همان: ۲۳)

اسدی طوسی نمی‌تواند شاهنامه را نادیده بگیرد؛ درحقیقت فردوسی با شاهنامه‌اش، حتی جولان پیرامون شخصیت‌های داستانی را از او گرفته است، بر همین اساس، اسدی طوسی برای

ارتباط نسل گرشاسب به جمشید، آن‌گاه می‌تواند جمشید را وارد داستان خود کند که او از دست ضحاک گریزان است و به زابلستان می‌رسد. او برحسب اتفاق وارد باغ دختر کورنگ می‌شود و دختر با دیدن جمشید، دل از کف می‌دهد (همان: ۲۵).

ملاقات اولیّه این دو، به بساط می‌گساری در باغ می‌انجامد و در همان حین، جفتی کبوتر پیدا می‌شود که دختر قصد شکار آنها را دارد اما جمشید مانع می‌شود و با بیان این جمله، تلویحاً از دختر خواستگاری می‌کند که اگر او بتواند کبوتر ماده را با تیر بزند، هر که را بخواهد، مال او باشد:

بگفت ار دو بال و پر ماده راست بدوزم پس آن کم خوش آید مراست
 بدین در مراد جم آن ماه بود همان ماه، معنیش دریافت زود

(همان: ۳۰)

تیر جمشید به هدف می‌خورد. دختر هم دست به کمان برده و شرط می‌کند که اگر کبوتر نر را با تیر بزند، هر که را بخواهد، مال او باشد:

گر این نر را گفت با جفت راست کنم پس شوم جفت آن کم هواست
 بدین معنی او شاه را خواست جفت همان نیز دریافت جم کو چه گفت

(همان)

جمشید و دختر کورنگ به صورت نهانی با هم ازدواج می‌کنند و تنها بعد از باردار شدن دختر است که پدر متوجه این رویداد می‌شود. بعد از به دنیا آمدن فرزند جمشید، آوازه زندگی او در زابلستان به همه جا می‌رسد و جمشید، به ناچار می‌گریزد و در چین، توسط ضحاک کشته می‌شود. دختر کورنگ نیز بعد از شنیدن این ماجرا، خود را از بین می‌برد.

نکته آخر این که از دختر کورنگ، در ادب پارسی با نام «سمن ناز» یاد شده و حتی برخی او را در میان شخصیت‌های زن *شاهنامه* فردوسی مورد بررسی قرار داده‌اند (بصاری، ۱۳۵۰: ۳۴۸).

۲- **دختر شاه روم** که علاوه بر زیبایی، فرّ و هنر هم داشت و تکیه‌گاه پدر در تدبیر امور بود. نکته اساسی این که در اغلب شخصیت‌های زنان در تمام داستان‌ها، زیبایی و جمال، بخش جدایی ناپذیر وجود آنان است و در *گرشاسب‌نامه* هم چنین است. با وجود این اشتراک شخصیت، در پاره‌ای اوقات، تفاوت‌های خاصی در وجود آنان یافت می‌شود. اگر دختر کورنگ، به سوارکاری و شمشیرزنی می‌پردازد، دختر شاه روم، نمونه یک مشاور و رایزن نیکو برای پدر است که سخن از فرّ و دانش او می‌رود:

بُدش دختری لاله‌رخ کز پری ربودی دل از کشی و دلبری

یکی سرو پیوسته با مه سرش چه ماهی که بُد عنبرین افسرش ...
 ز خوبی فزون داشت فرّ و هنر بدو راست بُد پشت بخت پدر
 (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۱۰)

طبیعی است که چنین دختری، خواستگاران فراوانی داشته باشد و شاه روم برای این که به آنها پاسخ منفی دهد، بر روی کمانی آهنین، چوب و شاخ حیوانات کشیده و زه آن را، زنجیری اندوده با پیه و توز قرار داده بود و شرط ازدواج دخترش، کشیدن همین کمان بود و کسی که خواستار می شد و توان کشیدن کمان را نداشت، جانش را از دست می داد:

بفرمود تا ساخت مرد فسون کمانی ز پنجه من آهن فزون
 بر آهن ز چوب و سرو کرده کار کماندسته و گوشه عاجین نگار
 ز زنجیر بر وی زهی ساختند ز گردش پی و توز پرداختند
 بیاویخت بر گوشه بارگاه به پیمان چنین گفت پیش سپاه
 که دامادم آن کس بود کاین کمان کشد، گرچه باشد ز هر کس کم آن

(همان: ۲۱۱)

گرشاسب به توصیه ضحاک، در پی همسری برای خود است اما کفو و دلخواه خود را در ایران نمی یابد و به سوی روم روانه می شود. آشنایی او با مردی رومی و توصیف هایی که از دختر پادشاه روم می شنود، اشتیاق گرشاسب را صد چندان می کند:

شه روم را دختری دلبر است که از روی، رشک بت آزر است
 نگاری پری چهره کز چرخ، ماه نیارد بدو تیز کردن نگاه
 دل هر شهی بسته مهر اوست بر ایوان ها پیکر چهر اوست..

(همان: ۲۱۸)

به همین دلیل، وقتی گرشاسب با بازرگانی رومی همسفر می شود، طاقت نیاورده و راز دل باختگی خود به دختر پادشاه روم را، با او در میان می نهد. پس از رسیدن به روم، دایه دختر پادشاه روم به صورت اتّفاقی گرشاسب را در خانه بازرگان می بیند و حضور گرشاسب را به دختر اطلاع می دهد. توصیفات دایه به قدری هوش رباست که دختر بر فراز بام درآمده و پنهانی به تماشای گرشاسب می پردازد. با وساطت زن بازرگان و دایه دختر، قرار دیدار دو دلداده نهاده می شود و دختر به باغی می رود که گرشاسب در آنجاست:

سوی باغ با دایه ناگه ز در درآمد پری چهره سیم بر
 یکی جام زرین به کف پر نبید چو لاله می و جام چون شنبلید...

به سیمین ستون خم درآورد و گفت که بایدت مهمان ناخوانده جفت؟

(همان: ۲۲۲)

رضایت هر دو برای ازدواج جلب شده است اما دغدغه دختر، شرط پدر است که شوی او باید کمان آهنین را بکشد. او از گرشاسب می‌خواهد که اجازه دهد تا کمان آهنین را عوض کند اما گرشاسب نمی‌پذیرد و می‌گوید:

بخندید یل گفت از آن گونه پنج کشم چونت دیدم ندارم به رنج
کشیدن چنان چرخ کار من است مرا هست موم، ار تو را آهن است

(همان: ۲۲۵)

گرشاسب به دربار پادشاه روم می‌رود و برای تفتن و سرگرمی، به او اجازه کشیدن کمان داده می‌شود اما در کمال تعجب، کمان را می‌کشد و پادشاه برای این‌که دخترش را به همسری او درنیآورد، طلب فرصت می‌کند تا بساط عروسی را مهیا کند، اما دختر که از نیت پلید پدر برای از پای درآوردن گرشاسب آگاه است، مانع می‌شود:

ز دختر بپرسید پس شهریار بترسید دختر ز تیمار یار
که سازد نهان شه به جانس گزند چنین گفت کای خسرو ارجمند
گر او زور کم داشتی زین کمان سر دار جایش بدی بی گمان
کنون چون گرو برد پیمان وراست چه خواهیم زمان زو که فرمانرواست
کس از تخمه ما ز پیمان نگشت نشاید تو را نیز از آیین گذشت

(همان: ۲۲۸)

پدر از رفتار دختر بر می‌آشوبد و آن دو را از خود می‌راند. پس از رفتن آن‌ها، از زبان بازرگان، ماجرای دلاوری گرشاسب را می‌شنود و گروهی را برای بازگرداندن آن دو می‌فرستد که گرشاسب نمی‌پذیرد و به همراه دختر پادشاه روم به ایران می‌آیند.

ب: شخصیت‌های فرعی

در پیکره کلی داستان، شخصیت‌های زن دیگری هستند که اگرچه نقش اصلی ندارند، زندگی شخصیت‌های اصلی به کمک آنها شکل می‌گیرد: دایه دختر کورنگ؛ زنی افسونگر و پیشگو که به دختر کورنگ مؤدۀ ازدواج با جمشید و داشتن فرزندی از نژاد او داده است (همان: ۲۳)، کنیز قندهاری که خبر آبستن بودن دختر کورنگ را به پدرش اطلاع می‌دهد (همان: ۳۸)، دایه دختر شاه روم (همان: ۲۲۱)، همسر بازرگان رومی که راز دلباختگی گرشاسب را به دختر شاه روم

فاش می‌کند (همان: ۲۲۲)، زنی کابلی که قصد کشتن گرشاسب را دارد (همان: ۲۵۸) و کنیزی از آن دهقان توانگر (همان: ۲۹۹) از دیگر شخصیت‌های زن داستان هستند. برای برجسته کردن این شخصیت‌های «در سایه» - که برای جذابیت داستان به کار گرفته شده‌اند - به تحلیل شخصیت نمونه‌ای از آنها می‌پردازیم. گرشاسب، بعد از شکست دادن و کشتن پادشاه کابل، دل‌باخته دختر زیباروی او می‌شود و او را از مادرش خواستگاری می‌کند:

به مهرش دل پهلوان گشت راست ز مادرش در حال وی را بخواست
چنان شیفته شد بدان دل‌فریب که بی او زمانی نکردی شکیب

(همان: ۲۵۹)

دختر در پی انتقامجویی از قاتل پدر است. بنابراین با مادرش تصمیم می‌گیرند که درخواست ازدواج را بپذیرند و با دادن جامی زهرآلود، گرشاسب را از پای درآورند:

کنیزک همی تشنه خون اوی به درد پدر زو شده کینه جوی
چنان ساخت با مادر آن شوم بهر که بکشد جهان پهلوان را به زهر

(همان)

سرانجام هنگامی که دختر شاه کابل، جام باده به دست، به استقبال گرشاسب می‌آید و به او تعارف می‌کند، گرشاسب به یاد سفارش برهمن می‌افتد که این صحنه را پیشگویی کرده و از گرشاسب خواسته بود که آن را نپذیرد. گرشاسب، جام را به دختر برگردانده و از او می‌خواهد که خود آن را بنوشد:

به یاد آمدش گفته برهمن گرفتش بخور گفت بر یاد من

(همان: ۲۶۰)

مؤلف کتاب به زیر مقنعه معتقد است که «این اعمال، اگرچه عاقلانه نبوده و حاصل آن جان باختن بوده است ولی نشان از قدرت تصمیم‌گیری و به اجرا درآوردن تصمیمات است» (حجازی، ۱۳۷۶: ۱۲۶).

بخش اعظم شخصیت‌های فرعی داستان، کنیزانی هستند که به عنوان نوازنده، پای‌کوب، خدمت‌گزار و خوالی‌گر، در هر مراسمی حضور دارند و گرمی‌بخش محافل و مایه رونق آن هستند. برای مثال، در مجلس بزم دختر کورنگ و جمشید، دویست کنیز در باغ حاضرند (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲) و گرشاسب از زنانی که در جنگ کابل اسیر شده‌اند، در ساختن شهر سیستان استفاده می‌کند (همان: ۲۶۷).

پیشکش کردن کنیزان به دوستان و بزرگان نیز رسمی معمول است. وقتی که گرشاسب از نزد پادشاه روم (همان: ۲۳۴) و نریمان از پیش فغفور چین (همان: ۴۱۹) به ایران باز می‌گردند، در میان هدایا، کنیز نیز دیده می‌شود.

بخش دوم: مسایل مربوط به زنان، ازدواج و خانواده در گرشاسب‌نامه

هدف اصلی ازدواج

در حماسه که حدیث مردانگی و جنگاوری و مبارزه است، مهمترین دلیل ازدواج، داشتن فرزند و حفظ نسل است تا جایی که عده‌ای تنها وظیفه زن را در داستان‌های حماسی، تولید فرزند - آن هم پسر برومند - دانسته‌اند (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۷۸).

زن در عرصه پهنای جهان ما، پیوسته زن بوده است و در همه جای این جهان و از آغاز پیدایش بر زمین، فارغ از زمان و مکان و نژاد و رنگ و آیین، بار مسئولیتی ویژه را بر دوش داشته است: زادن، پروردن و به بلوغ رساندن (لاهیجی و کار، ۱۳۷۷: ۱)؛ این مسئولیت، در حماسه، اهمیتی صدچندان می‌یابد. در گرشاسب‌نامه، بعد از آگاهی کورنگ از ازدواج دخترش با جمشید، تنها دل‌جویی جمشید از او، این نوید است که گوهر آنها با هم پیوند خورده و کورنگ از نسل جمشید، فرزندان بلندآوازه خواهد داشت:

از این پس دهد بوسه ماه افسرت
هم از گوهر من بود گوهرت
بود نامداری دلیر و سترگ
وز این تخمه خیزد نژادی بزرگ
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۴۱)

در بخش دیگری از حماسه، در هنگام بازگشتن گرشاسب از نزد ضحاک، او نامه‌ای به ائسط می‌نویسد که برای گرشاسب همسری پاکیزه از نژاد شاهان برگزیند چراکه شایسته نیست از چنین دلاوری، فرزندی به یادگار نماند:

دگر گفت خواهم کزین پهلوان
بود تخمه و نام تو جاودان
ز تخم بزرگان همانند اوی
یکی جفت پاکیزه گوهر بجوی
گهرشان بپیوند با یکدگر
که پیوسته نیکوتر آید به بر
نشاید چنین شیر کز مرغزار
شود بچه نادیده اندر کنار
دریغ آید این زاد سرو سهی
شده، مانده باغ از نهالش تهی

(همان: ۲۰۹)

دختر پادشاه روم هم شادی مردها را به فرزندان می‌داند:

ز مردان به فرزند گیرند یاد زن از شوی و مردان به فرزند شاد
(همان: ۲۲۸)

اسدی طوسی در جایی دیگر و به مناسبت کلام، تنها هنر زنان را به دنیا آوردن فرزند می‌داند:

هنرشان همین است کاندرا گهر به گاه زهه مردم آرند بر
(همان: ۲۶۰)

سفارش ضحاک به گرشاسب برای ازدواج (همان: ۲۰۹) و توصیه گرشاسب به نریمان برای گزینش همسری شایسته از نسل پهلوانان (همان: ۴۲۹) هم، این مفهوم کلی را به همراه خود دارند.

شرایط ازدواج

اثرط، در آنجا که گرشاسب را نصیحت می‌کند که از ایران فردی را برای همسری خود برگزیند، داشتن ثروت و مقام و جوانی، فرهنگ و رای نیکو را لازمه یافتن همسری لایق می‌داند:

که را جاه و چیز و جوانیش هست بهین شادی این جهانیش هست
تو این هر دو داری و فرهنگ و رای بهین جفت نیز ایدر آید به جای
(همان: ۲۱۲)

مطلب دیگر آن‌که، ازدواج با نژادگان و بزرگان، شرایط خاص خود را دارد چراکه وقتی گرشاسب به صورت فردی گمنام به خواستگاری دختر پادشاه روم می‌رود، او را به سخره می‌گیرند:

جدا هر کسش خیره پنداشتند ز گفتار او خنده برداشتند
که گنج و سلیح و سپاهت کجاست اگر دختر شهریار ت هواسست؟
(همان: ۲۲۶)

اختیار در همسر گزینی

در ازدواج جمشید و دختر کورنگ، کورنگ گفته بود که دخترش، هر که را برای همسری بپذیرد، پدر نیز خواهد پذیرفت:

چنان بود پیمانش با ماهروی که جفت آن گزیند که بپسندد او
(همان: ۲۳)

در جای دیگر، اثرط، دختر خود را برای گرشاسب در نظر گرفته بود اما او سرباز می‌زند و نمی‌پذیرد:

مر او را یکی دخت آزاده بود	که مه دل ز خوبی بدو داده بود
نگاری به رخ رشک حور بهشت	ز پاکیش خوی و ز خوبی سرشت
به زلف از شبه کرده مه شب نمای	به جادو دو چشم از پری دل ربای
پدر زو به پیوندش این جست کام	نشد گرد سرکش بدان رای رام
دگر هرچه از تخمه سرکشان	کسی دختری داد دلبر نشان
پژوهید و بسیار کوشید چند	نیامد ز خوبان کسش دلپسند

(همان: ۲۱۰-۲۰۹)

در ابیات بالا، اشاره‌ای به ازدواج با محارم نیز وجود دارد و بیانگر این باور است که «اصرار خاص ایرانیان به خلوص نژاد، ازدواج میان ارحام، مثل برادر با خواهر و پدر با دختر و پسر با مادر را بر ایشان واجب کرده بود» (حجازی، ۱۳۷۰: ۱۵۳).

جالب این‌جاست که اختیار انتخاب همسر، برای زنان نیز دیده می‌شود و روند داستان به‌گونه‌ای است که شاهد دل‌باخته شدن زنان به مردان نیز هستیم؛ به عبارت دیگر، گرشاسب نامه موید این مطلب است که «زن و مرد در عاشقی سهم برابر دارند. ابتکار عشق همیشه با مرد نیست [و] زنان هم عاشق می‌شوند» (ریاحی، ۱۳۸۰: ۳۰۰)؛ پیشنهاد آشکار ازدواج جمشید و دختر کورنگ از سوی دختر مطرح می‌شود:

تو را ام کنون گر پذیری مرا بر آیین به، جفت گیری مرا

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۳)

در داستان گرشاسب و دختر پادشاه روم هم، این دختر است که برای دیدن گرشاسب بر فراز بام می‌آید و عاشق گرشاسب می‌شود و چاره کار را از دایه می‌پرسد:

در این ژرف دریای بن ناپذیر تو افکندیم هم توام دست گیر
به نزدیک او پایمردم تو باش بدین درد درمان دردم تو باش

(همان: ۲۲۲)

بعد از قرار دایه و زن بازرگان برای ملاقات این دو، باز هم دختر است که به باغی که گرشاسب در آنجاست، وارد می‌شود.

اوج این اختیار، در سرپیچی دختر پادشاه روم از فرمان پدر، مبنی بر عدم ازدواج با گرشاسب است که ناراحتی و لعن و نفرین پدر را در پی دارد:

بر آشفته شه گفت بر انجمن دریغا ز بهرت همه رنج من
به تو داشتم عود هندی امید کنون هستی از آزمون خشک بید
برو کت شب تیره گم باد راه ز پس آتش و باد، در پیش چاه

(همان: ۲۲۹)

خواستگاری

نگاهی اجمالی به تاریخ، بیان گر این مطلب است که ایرانیان «همسر خود را از میان خاندان‌های بزرگ داخلی یا خارجی بر می‌گزیدند و هنگام خواستگاری به‌گزینی می‌کردند» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۱۹۱).

در *گرشاسب‌نامه*، سه خواستگاری با تشریفات خاص انجام می‌شود که خواستگاری جمشید از دختر کورنگ، خواستگاری گرشاسب از دختر پادشاه روم و خواستگاری نریمان از دختری بلخی است. اسدی طوسی به کرات و از زبان قهرمانان داستان خویش، بر ازدواج و تشکیل خانواده توصیه می‌کند و معتقد است که در دنیا، از گزینش و انتخاب همسر، چاره‌ای نیست:

کنون شهریار آشکار و نهفت شناسد که نگزیرد از روی جفت
به گیتی خداوند از آن شد پدید که هر چیز را پاک جفت آفرید
جهان از دو حرف آمده است از نخست سخن کم ز دو حرف ناید درست
خطی ناورد خامه‌ای بی دو سر چو مرغی نگیرد هوا بی دو پر
یگانه گهر-گر چه زیبا بود نکوتر چو جفتیش همتا بود

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۴۳۰-۴۲۹)

اجازه پدر برای ازدواج

با وجود اختیار انتخاب همسر، نکته دیگری که از میان ابیات *گرشاسب‌نامه* به دست می‌آید، اجازه پدر برای ازدواج است. دلیل دلخوری و رنجیدگی خاطر کورنگ از دخترش این بود که بدون اجازه او ازدواج کرده است:

چو دیدش گره زد بر ابرو ز خشم بدو گفت کای بدرگ شوخ چشم
چنان تند و خودکام گشتی که هیچ به کاری در از من نخواهی بسیج؟

(همان: ۳۸)

کابین عروس

در *گرشاسب‌نامه*، به کابین زنان هم اشاره شده و آن در سرزمین شگفتی‌ها - هند - است و شگفت نیست اگر کابین دختران قومی از آن‌ها، کاسه سر مردم باشد:

که را یافتند از دگر مردمان کشند از سرش کاسه هم در زمان
چو ساز عروسی دختر کنند به کابین همه کاسه سر کنند

(همان: ۱۳۰)

جهیزیه عروس

به نظر می‌رسد که جهیزیه، علاوه بر در داشتن لوازم زندگی عروس، نوعی تأیید و رضایت از ازدواج را توسط والدین عروس می‌رساند، همان‌گونه که کورنگ بعد از پذیرفتن عروسی دخترش با جمشید، وسایلی برای آنها می‌فرستد:

می و عنبر و عود و کافور خشک هم از دیبه و فرش و دینار و مشک
فرستاد از این هرچه بُد درخورش یکی بار هر هفته رفتی برش

(همان: ۴۳)

از طرف دیگر، دختر پادشاه روم به محض رسیدن به ایران، نامه‌ای در مورد جاه و مقام گرشاسب به پدرش می‌نویسد و پدر که از رفتار خود پشیمان شده است، گنجی به ایران می‌فرستد که شامل دینار، فرش، خز، دیبا، زر، طوق، یاره، تاج و چندین شتر بود که فرستادن این گنج نیز نوعی تأیید ازدواج است:

دژم گشت قیصر ز کردار خویش روان کرد گنجی از اندازه بیش
هزار اشتر آراسته بار کرد ده از بارگی بار دینار کرد
هزار دگر راست کردند بار ز فرش و خز و دیبه شاهوار
زر افسر و یاره و طوق و تاج به گوهر نگاریده تختی ز عاج
دو صد اشتر آرایش بارگاه از او صد سپید و دگر صد سیاه

(همان: ۲۳۵)

جهیزیه همسر نریمان که از بلخ به همراه عروس فرستاده می‌شود، به قدری است که زمین توان تحمل سنگینی آن را ندارد و گویی از بلخ تا سیستان دیواری از کالا و بار کشیده‌اند:

زمین از گرانی بُد سر گرای که بیچاره گشت از پی چارپای
ز بلخ آن چنان بار در بار بود که تا سیستان همچو دیوار بود

(همان: ۴۳۱)

نثار عروس

افشاندن سیم و زر و نثار بر سر عروس به قدری اهمیت دارد که بعد از این که پادشاه روم به دلیل رضایت دخترش برای همسری گرشاسب، آنها را از دربار بیرون می‌کند، گرشاسب در همان مجلس، به عنوان نثار عروسی، دویست پاره یاقوت از بازوی خود می‌گشاید و بر سر عروس می‌پاشد:

سپهید گشاد از دو بازوی خویش ز یاقوت رخشان دو صد پاره بیش
برافشانند بر تاج دلدار ماه شد از شهر بیرون هم از پیش شاه
(همان: ۲۲۹)

همین نکته هنگام رسیدن دختر پادشاه روم به ایران، توسط اثر تکرار می‌شود و این‌بار گنجی از زر و بر سر عروس نثار می‌شود:

هم از ره عروس نو و شاه نو در ایوان نشستند بر گاه نو
گشاد اثر از بهر جفت پسر یکی گنج یاقوت و زر سر به سر
بر او کرد چندان گهرها نثار که گنج پدر بر دلش گشت خوار
(همان: ۲۳۵)

عقد

از گرشاسب‌نامه چنین بر می‌آید که دختر کورنگ را هود نبی به عقد جمشید در می‌آورد:

چنان دان که هود اندر آن روزگار پیمبر بد از داور کردگار
به آیین پیمانش با او ببست به پیوند بگرفت دستش به دست
(همان: ۳۶)

البته استاد ذبیح‌الله صفا در کتاب ارزشمند حماسه‌سرایی در ایران این مطلب را شاهی برای راه‌یابی برخی از عناصر سامی به گرشاسب‌نامه می‌داند اما هم‌زمان بودن دوران زندگی جمشید و هود نبی را با استناد به مجمل‌التواریخ محتمل می‌داند (صفا، ۱۳۵۲: ۸۹).

در گرشاسب‌نامه اشاره به رسمی شده که چون عروس از سرزمین دیگری باشد، بعد از رسیدن به سرزمین داماد، دوباره و در حضور اقوام، آنها را به عقد هم در می‌آوردند و این مطلب، از عقد دوباره گرشاسب و دختر پادشاه روم بعد از رسیدن به ایران مشخص می‌شود:

بر آیین آن روزگار از نخست ز سر باز بستند عقدی درست
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳۵)

استقبال از عروس

عروسی که از شهر یا سرزمینی دیگر می‌آمد، به گونه‌ای خاص و باشکوهی تمام از او استقبال می‌شد که دیبا زدن بر کوی و بام و گنبد بستن از جمله این کارهاست. اثرط که از ازدواج گرشاسب با دختر پادشاه روم باخبر می‌شود، بر بشارت دهنده این خبر، زر و گوهر می‌افشانند و هودجی با کله زر بفت آراسته، آن را بر پشت فیلی می‌نهد و در مسیری که به طول دو میل با دیبا آذین بندی شده، طاق نصرت می‌بندد و به قدری درم و مشک و دیبا برای عروس می‌برد که گویی جهان چون باغ ارم شده است:

بدان مژده ده زر و گوهر فشانند	بید شاد اثرط، سپه برنشانند
زده کله زر بفت از برش	یکی هودج از ماه زرین سرش
زد آذین ز دیبا و گنبد دو میل	بیاراست بر کوهه زنده پیل
زیر گرد مُشک ابر و باران درم...	جهان شد بهاری چو باغ ارم

(همان: ۲۳۵-۲۳۴)

نریمان نیز برای آوردن همسر خود به بلخ می‌رود و مورد نوازش شاه بلخ قرار می‌گیرد. در راه بازگشت، تا سیستان برای استقبال از همسر او، همه جا را آذین و طاق نصرت بسته و عود خام می‌سوزانند:

در آیین دیبا زده کوی و بام	فروزان به هر سو تلی عود خام...
همه راه آذین و گنبد زده	به هر گنبدی گل فشانان رده...
بزرگان همه راه با کوس و بوق	فشانان به طشت آب مشک و خلوق

(همان: ۴۳۱)

ارتباط عروس با خانواده‌اش بعد از ازدواج

گرشاسب‌نامه حاکی از آن است که در سخت‌ترین شرایط بین خانواده عروس و داماد، ارتباط دختر با خانواده‌اش قطع نمی‌شد و «آزادی کامل فردی، از نعمت‌هایی بود که همه ایرانیان از آن برخوردار بوده‌اند» (بی‌نام، ۱۳۵۳: ۱۷۷) با تمام بی‌مهری‌های پادشاه روم در حق گرشاسب و دخترش، ارتباط دختر با او، به صورت مکاتبه‌ای ادامه می‌یابد و همین نامه‌نگاری‌ها و خبردادن دختر از نژادگی و دلاوری گرشاسب، باعث آن می‌شود که پدر نیز برای دل‌جویی، بار و بنه‌ای فراوان به ایران بفرستد:

بر آن مهر کش بود صد برفزود	هان زی پدر نامه ای کرد زود
ز کار سپهدار و آن فرّ و جاه	همه گفت از کار زنگی و راه

دژم گشت قیصر ز کردار خویش روان کرد گنجی از اندازه بیش
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳۵)

نامه دیگر دختر به پدرش، هنگامی است که گرشاسب به جنگ می‌رود و این جنگ، پنج سال به درازا می‌کشد. دختر در این نامه، سراغ گرشاسب را از پدر می‌گیرد:

سر مه یکی نامه آمد پگاه	ز جفت سپهید به نزدیک شاه
بسی لابه‌ها ساخته زی پدر	که از پهلوان چیست زدت خبر؟
ز هرچ آگهی زو به سودار گزند	بدان هم رسان زود نزدم نوند
که هست از گه رفتنش سال پنج	من اندر جداییش با درد و رنج..

(همان: ۲۳۴)

گرشاسب که در این هنگام در دربار پادشاه روم به سر می‌برد، بعد از اطلاع از نامه همسرش به ایران بازمی‌گردد.

سرنوشت زنان و دختران شاهان بعد از شکست

در تاریخ، نمونه‌های فراوانی از بی‌مهری و عدم مسئولیت‌پذیری مردان در برابر زنان می‌توان نام برد و مصداق آن در گرشاسب‌نامه، رفتار شاه زابل است. او که در خود توان مقابله با گرشاسب را نمی‌بیند، با گزین کردن صد سوار، فرار را بر قرار ترجیح داده و همسر خود را در برابر هجوم دشمنان تنها می‌گذارد:

ببد تا دم شب جهان تار کرد	سواری صد از ویژگان یار کرد
نه از جفتش آمد نه از گنج یاد	گریزان سوی مولتان سر نهاد

(همان: ۲۵۷)

این بی‌مهری‌ها و خود را دیدن و کس را ندیدن‌ها که از جانب شاهان اتفاق می‌افتاد پیامدهای ناخوشایندی برای خانواده آنها داشت. به طور کلی «زن بودن و جمال داشتن یک نوع باعث بروز فجایع می‌شده و همسر مردان بزرگ بودن، به نوعی دیگر با فقدان امنیت همراه بوده است» (حجازی، ۱۳۷۶: ۱۲۳). به همین دلیل اسارت و به کنیزی گرفته شدن، تنها ره‌آورد شکست شاهان بود که نصیب دختران و همسران آنها می‌شد و ایرانیان بعد از پیروزی بر شاه لاقطه و شاه قاهره، دختران و همسران آنها را به اسارت و کنیزی گرفتند:

ز مردان که بد پاک برنا و پیر بکشتند و دیگر گرفتند اسیر

از ایوان کطری چو سید کنیز
ببرند و جفت و دو دخترش نیز
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۷۸)

سوی کاخ شه سرنهادند زود
به تاراج بردند از آن هر چه بود
چه جفتش چه خوبان آراسته
چه از بیکران گونه گون خواسته
(همان: ۲۸۵)

ازدواج با اهداف سیاسی

«عقد ازدواج از رایج‌ترین، متداول‌ترین و در عین حال مطمئن‌ترین طرق عقد معاهدات سیاسی بوده است» (حجازی، ۱۳۷۰: ۱۲۷) و برخی، این ازدواج‌های مصلحتی را تنها نقش اساسی زنان در حکومت باستانی ایران دانسته‌اند که به مثابه پاداش شایستگی نظامی و به پاس وفاداری ابراز شده نسبت به شاه و مانند ردّ و بدل کردن هدیه بوده است. (بروسیوس، ۱۳۸۳: ۲۴۶)؛ در *گرشاسب‌نامه* نیز هنگامی که «بهو» کشته شد، پسرش به همراه سپاهیان به زنگبار رفتند و پسر «بهو»، به نشانه وحدت و یگانگی، دختر شاه زنگبار را به همسری گرفت:

چو آمد برش تنگ برخاست زود
فراوان بپرسید و گرمی نمود
نشاند و نوازیدش و داد جاه
همی بود از آن گونه نزدیک شاه
مر او را سپهدار و داماد گشت
نشست ایمن از انده آزاد گشت
سپاهش هم از زنگیان هر کسی
زن آورد و پیوندشان شد بسی
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۲۵-۱۲۴)

گونه دیگر ازدواج سیاسی، استفاده از زیبایی و جاذبه‌های خاص زنان برای تطمیع است که تاریخ بشری، بارها شاهد این سوءاستفاده‌ها برای نیل به اهداف بوده است. «بهو»، که از شجاعت گرشاسب به واهمه افتاده است، به او پیشنهاد می‌دهد که در صورت امان دادن و پیوستن به او، دخترش را به گرشاسب خواهد داد. وعده‌ای که مورد قبول قرار نمی‌گیرد:

گر آیی برم با سپاه از نخست
به پیمان و سوگندهای درست
سپارم به تو گنج و هم دخترم
بر اورنگ بنشانمت همبرم
(همان: ۹۶-۹۵)

به دنیا آوردن فرزند و مشکلات آن

در *گرشاسب‌نامه* به این مطلب نیز پرداخته شده است که بعد از ازدواج نریمان با دختری از بلخ بامی، دختر آبستن می‌شود:

تن ماه چهره گرانی گرفت
گلش هر زمان گشت بی رنگ تر

روان زاد سروش نوانی گرفت
همان بار درتش گرانسنگ تر

(همان: ۴۳۲)

به دنیا آوردن فرزند بر مادر دشوار می‌شود تا جایی که احتمال مرگ مادر می‌رود:

چنان سخت شد کار زادن براوی
به مشکوی مشکین بتان سرای

کز او زندگی خواست برتافت روی
همه سر پر از خاک و زاری فزای

(همان: ۴۳۲)

سرانجام پزشکی هندی با ترکیب دارویی خاص، مادر را از درد نجات می‌دهد و سام را به دنیا می‌آورد:

پزشکی بُد از فیلسوفان هند
بیاراست هر داروی از بیش و کم

که گرشاسب آورده بودش ز سند
بدو داد با تخم کنان به هم

همانگه شد آسان بر آن ماه رنج
پدید آمدش در گویا ز گنج

(همان)

حالات زنان در مرگ نزدیکان

نکته دیگری که از گرشاسب‌نامه به دست می‌آید، حالات زنان در هنگام مرگ نزدیکان است که مویه‌کنان، بر سر و روی خود می‌کوفتند و گیسوی خود را می‌کندند و لب خود را به دندان فشرده و به قدری می‌گریستند که نگار و آرایش رخسارشان با اشک شسته می‌شد:

به هر گوشه‌ای گریه‌ای خاسته
زنان رخ زنان، بانگ و زاری کنان

به هر خانه‌ای شیون آراسته
کنان مویه و موی مشکین کشان

به فندق دو گلنار کرده فکار
به در از دو پیلسته شویان نگار

(همان: ۴۶۸)

اعتقادات تیره و باورداشتهای خاکستری در مورد زنان

باورهایی کهن و ریشه‌دار اما تیره در طول تاریخ درباره زنان وجود داشته که گونه‌هایی از آنها در گرشاسب‌نامه هم نمود یافته است و به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- مردان از زنان برترند و زن هرچند نیرومند باشد، توان او به اندازه نیم‌مرد هم نیست. این در هنگامی است که دختر کورنگ، قصد شکار کبوتر کرده و تیر و کمان در دست می‌گیرد. جمشید این را بر نمی‌تابد و می‌گوید:

تو هستی زن و مرد من، پس نخست
 زن ارچه دلیرست و با زور دست
 ز من باید انداز فرهنگ جست
 همان نیم مرد است هر چون که هست...
 هنرها ز زن مرد را بیشتر
 ز زن مرد بُد در جهان پیشتر

(همان: ۲۹)

نوع دیگر این اعتقاد، در تشبیه مردان به زنان برای تحقیر آنان، نموده می‌شود. «مهرج» برای رهاندن پادشاهی خود از دست «بهو»، به گرشاسب پناه می‌برد. به همین دلیل، «بهو» او را مخاطب قرار داده و با لحنی تحقیرآمیز می‌گوید:

خروشید و گفت ای شه نوعروس
 شدی چون زنان، شرم بنداختی
 ز بیغاره ننگت بُد وز فسوس
 از ایران یکی شوی نو ساختی
 کنون در پس پرده با بوی و رنگ
 نشستی تو با ناز و شویت به جنگ

(همان: ۱۰۲)

۲- زنان رازدار نیستند و هر خبری را نباید با آنها در میان نهاد. «از روزگاران کهن بر سر زبان‌هاست که زنان آن توانایی ندارند که راز خود یا دیگران را نگهدارند. از این روی، مردان کارکشته و خردمند، هیچگاه راز خود با زنان پدیدار نکنند» (آبادی باویل، ۱۳۵۰: ۳۰۰)؛ به تبع این باورداشت، جمشید، دلیل معرفی نکردن خود به دختر کورنگ را عدم رازداری زنان می‌داند:

از آن راز بیرون نیارم همی
 هم از بخت ترسم که دمساز نیست
 که از جان به بیمم نیارم همی
 هم از تو که با زن دل راز نیست
 که با زن در راز هرگز مزین
 که موبد چنین داستان زد ز زن

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۵)

۳- پدر هرچند که دختر را دوست داشته باشد، اما بدترین دشمن و بالاترین ننگ او، وجود همین دختر است. البته نباید مناسبت‌های این جملات را فراموش و آنها را خارج از فضای کلی داستان بررسی کرد؛ این اشتباهی است که بسیاری از آنان که دید منفی نسبت به زنان دارند، مرتکب آن شده‌اند. در گرشاسب‌نامه، این سخنان وقتی گفته می‌شود که دختر کورنگ بدون اجازه پدر، با جمشید ازدواج کرده و باردار شده است:

نگویی تو را جفت در خانه کیست؟
 چو دختر شود بد بیفتد ز راه
 پس پرده این مرد بیگانه کیست؟
 ندانند ورا داشت ماسد ننگاه
 چو باشد به جز خاکش افسر مباد
 چنین گفت دانا که دختر مباد

به نزد پدر دختر ار چند دوست بتر دشمن و مهترین ننگش اوست
(همان: ۳۹)

۴- کار زنانه نشانه عجز و ناتوانی است. هنگامی که «بیکاو» و «تیو» - از سالاران «بهو»- برای مبارزه با گرشاسب به مشاجره می‌پردازند و «بیکاو» از مبارزه سرباز می‌زند، «تیو» به او می‌گوید:

تو رو چون زنان پنبه و دوک گیر چه داری به کف خنجر و گرز و تیر؟
(همان: ۸۹)

۵- زنان مکرری خاص خود دارند و باید از مکر آنان برحذر بود. درست یا غلط بودن این انتساب از مقوله کلام ما بیرون است اما این خصیصه منحصر به فردی است که به هر دلیل، به زنان نسبت داده شده است و قدمتی به پهنای تاریخ آفرینش بشر دارد. رد پای این عقیده را در تمامی متون و اشعار می‌توان پیگیری کرد که گرشاسب‌نامه نیز از این مقوله مستثنی نیست. «برهمن»، قبل از رفتن گرشاسب به جنگ شاه کابل، سه نصیحت به او می‌کند که دو مورد آن درباره مکر زنان است. اول این که اگر دختر شاه کابل برای تو جام باده آورد، آن را ننوش و بگو تا خودش آن را بنوشد چرا که قصد او، کشتن توست:

که گر دختر شاه کابل به جام گه بزم آرد می لعل فام
بدان کان فریب است نازش مخر بفرمای تا او خورد تو مخور
(همان: ۲۴۵)

دیگر آن که، اگر زنی در کابل تو را با عجز و لابه به درون خانه دعوت کرد، از او مپذیر و فرد دیگری را به جای خود به آنجا بفرست که او نیز قصد مرگ تو دارد:

دوم گرت روزی ز پیش سپاه زنی در یکی خانه خواند ز راه
به جای تو بفرست دیگر کسی مشو گرچه زن لابه سازد بسی
(همان: ۲۴۵)

اسدی طوسی نیز بعد از نقل حیلۀ دختر شاه کابل و مادرش در مورد گرشاسب، لزوم ترس کاری از مکر زنان را یادآور می‌شود:

هر آن کاو نترسد ز دستان زن ز او در جهان رای دانش مزین...
ز دستان زن هر که نا ترسکار روان با خرد نیستش سازگار
ولیک از نهان زهر دارند بار زنان چون درختند سبز آشکار
(همان: ۲۶۰)

دفاعیه‌های زنان

در مقابل ادعای جمشید که زنان راز دار نیستند، دختر کورنگ می‌گوید همهٔ زن‌ها یکی نیستند:

دلارام گفت ای شه نسیک دان نه هر زن دو دل باشد و ده زبان
همه کس به یک خوی و یک خولست نیست ده انگشت مردم به هم راست نیست...

(همان: ۳۵)

او به جمشید قول می‌دهد که رازش را بر کسی بازگو نکند:

چنان دارم این راز تو روز و شب که با جان بود گر برآید به لب

(همان: ۳۵)

عقیده بر این است که زنان «زمانی خوب شناسانده می‌شوند که با آزمایش روبرو گردند. در چنین وضعی است که حساسیت و عاطفه و شخصیت آنان نموده می‌شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۱۲۵) و دختر کورنگ چنان بر سر پیمان است که چون پدرش، جمشید را شناخته است و قصد تحویل دادن او به ضحاک دارد، مانع می‌شود و به او می‌گوید:

گر او را جدا کرد خواهی ز من نخستین سر من جدا کن ز تن

(همان: ۴۰)

به درستی یا نادرستی کنش دختر کورنگ کاری نداریم اما او در وفاداری نیز بی‌نظیر است و بعد از آگاهی از کشته شدن جمشید به دست ضحاک، طاقت از کف می‌دهد و خود را با زهر می‌کشد:

به یک ماه چون یکشبه ماه شد که سیم رنگش کم از گاه شد
شب و روز بی خواب و خور زیستی زمانی نبود که نگرستی
سرانجام مر خویشتن را به زهر بکشت از پی جفت و بیداد دهر

(همان: ۴۴)

پندواره‌هایی دربارهٔ زنان

گرشاسب‌نامه، کتاب اخلاقی یا حکمی نیست و انتظار نمی‌رود که در یک کتاب حماسی، دغدغهٔ وعظ و اندرزگویی باشد اما در این کتاب به‌حدی آموزه‌های اخلاقی و پند و اندرز به کار رفته است که خود می‌تواند موضوع یک پژوهش جداگانه باشد. در این بخش برخی پندواره‌های *گرشاسب‌نامه* دربارهٔ زنان ذکر می‌شود.

۱- زن ناپاک و بی شرم، موجب فراوانی اندوه مرد است:

بود بیش اندوه مرد از دو تن ز فرزند نادان و ناپاک زن
(همان: ۱۴۷)

ز بی شرم زن تیره گردد روان هم از بی خرد پیر و کاهل جوان
(همان: ۲۱۱)

۲- هنر زنان را در ازدواج است. هر زن بعد از تشکیل خانواده، کامل می شود:

زنان را بود شوی کردن هنر بر شوی به زن که نزد پدر
بود سیب خوش بوی بر شاخ خویش ولیکن به خانه دهد بوی بیش
زن از چند با چیز و با آبروی نگیرد دلش خرمی جز به شوی
چو نیمه است تنها زن ارچه نکوست دگر نیمه اش سایه شوی اوست
اگر مسامت از شوی بر تافتی چو تو شاه فرزند چون یافتی؟
ز مردان به فرزند گیرند یار زن از شوی و مردان ز فرزند شاد
(همان: ۲۲۸)

۳- زن نیک، گنج و آرامش است و زن بد، مایه رنج و اندوه است:

زن نیک در خانه ناز است و گنج زن بد چو دیو است و مار شکنج
(همان: ۲۶۰)

۴- چشم از ناموس دیگران بردوزید که خشم خدا را در پی دارد:

به جفت کسان چشم خود را مروش بترس از خدا و آن جهان را بکوش
بود مه گناهی که نامد تپساره از او کس بود داور هر گناه
(همان: ۲۶۴)

۵- از آمیزش زیاد با زنان بر حذر باشید که بیماری و کوتاهی عمر در پی دارد:

بسی گرد آمیغ خوبان مگرد که تن سست و جان کم کند، روی زرد
(همان: ۲۶۵)

۶- با زنان ستیزه مکنید و به طور نهانی خود را از آنها مراقبت کنید:

ز بن با زنان با ستیزه مکوش وز ایشان نهان خویشتن دار گوش
(همان)

۷- هیچ دردی مانند دور ماندن از همسر شایسته نیست:

مدان هیچ درد آشکار و نهفت چو درد جدایی ز شایسته جفت
(همان: ۳۲۴)

۸- از کارهایی که پادشاهی را به آشوب می‌کشد، رام بودن با زنان است:

سه چیز آورد پادشاهی به شور کز آن هر سه شه را بود بخت شور
یکی با زنان رام بودن به هم دوم زفت کاری سیوم دان ستم
(همان: ۲۶۴)

نتیجه

ما در این تحقیق در پی آن بوده‌ایم تا با استناد به متن *گرشاسب‌نامه*، به کشف گوشه‌هایی از هویت زن ایرانی بپردازیم چراکه در پاره‌ای از اوقات، با نگرش‌های خاص و داوری‌های یک‌سویه در این زمینه مواجه بوده‌ایم:

اگر از دیدگاه فرهنگی و اجتماعی نیز به ادبیات کهن ایران بنگریم، یکی از بزرگ‌ترین کمبودهای آن، کم‌توجهی به زن است. چراکه در آن زمان، زنان دچار نوعی بی‌ریشگی فرهنگی بوده‌اند. زیراکه فرهنگ، ساخته و پرداخته مردان بوده و جامعه نیز جامعه‌ای مردانه و زن با آن بی‌ریشگی فرهنگی و پرورش در آن جامعه مردانه، تنها راهی که داشت زندگی در حرم‌سرا بود... (فائز مقامی، بی تا: ۱۵۴)

آنچه از *گرشاسب‌نامه* بر می‌آید مبین این مطلب است که نه از کم‌توجهی به زنان خبری هست و نه بی‌ریشگی فرهنگی زنان را می‌توان در آن سراغ گرفت. صرف‌نظر از شخصیت‌های اصلی و فرعی از جنس زن که در این داستان مطرح بوده‌اند، بسامد بالای مسایل مربوط به زنان و خانواده در یک کتاب حماسی - که با افکار و روحیات زنانه سازگار نیست - زیربنایی بودن نقش زنان در جامعه را روشن می‌کند.

البته باید این نکته را هم پذیرفت که *گرشاسب‌نامه* نیز در این زمینه بی‌نقص نیست که از آن جمله، عدم ذکر اسامی هیچ یک از شخصیت‌های زن داستان است که همواره از آنها با عناوین کلی یاد شده است. حتی «دختر کورنگ» که در برخی از کتابها نام او «سمن‌ناز» آمده (حجازی، ۱۳۷۶: ۱۲۶)، در این داستان با نام «دختر کورنگ» حضور دارد. در این مورد، اسدی طوسی برخلاف رویه فردوسی عمل کرده است زیرا شخصیت‌های زن *شاهنامه* را همه با نام

کوچک می‌شناسند و امروزه کمتر کسی است که تهمینه و سودابه و رودابه و ارنواز و همای و ... را نشناسد. مؤلف زنان شاهنامه، پنجاه و شش شخصیت زن شاهنامه را برشمرده که تنها یازده نفر از آنها با عناوین کلی‌ای مانند ملکه هند، دختر اردوان و ... ذکر شده‌اند (بصری، ۱۳۵۰: مقدمه).

با توجه به مطالب مطرح شده، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که زن به عنوان نیمه پنهان جامعه، نقشی بنیادین در استحکام زیربنای جوامع دارد و ادبیات نیز از نمایه‌هایی است که - با وجود تمام بی‌مهری‌ها و برخی کج‌سلیقگی‌ها - نقش زنان در آن کاملاً برجسته و نمایان است به طوری که نمی‌توان از تأثیر آنان به سادگی گذشت. به بیان دیگر، وقتی که زنان در آثار حماسی ما، تا این حد محل اعتنا بوده و نقش‌آفرینی کرده‌اند، می‌توان میزان حضور و تأثیر آنان در کل اجتماع را تصور کرد.

کتاب‌نامه

- آبادی باویل، محمد. (۱۳۵۰). *آیین‌ها در شاهنامه*. تهران: انتشارات کمیته استادان.
- احمدی خراسانی، نوشین. (۱۳۸۲). *زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها*. تهران: نشر توسعه.
- اسدی طوسی، علی بن احمد. (۱۳۵۴). *گرشاسب‌نامه*. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: کتابخانه طهوری.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۹). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: انتشارات ابن سینا
- بروسیوس، ماریا. (۱۳۸۳). *زنان هخامنشی*. ترجمه هاید مشایخ. تهران: هرمس.
- بصری، طلعت. (۱۳۵۰). *زنان شاهنامه*. تهران: انتشارات دانشسرای عالی.
- حجازی، بنفشه. (۱۳۷۰). *زن به ظن تاریخ*. بی‌جا.
- (۱۳۷۶). *به زیر مقنعه (بررسی جایگاه زن ایرانی از قرن اول هجری تا عصر صفوی)*. تهران: نشر علم.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۶۹). *بیست و یک گفتار درباره شاهنامه فردوسی*. تهران: انتشارات نوید.
- رنجبر، احمد. (۱۳۶۳). *جاذبه‌های فکری فردوسی*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۰). *فردوسی*. تهران: انتشارات طرح نو.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۲). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- علویقی، علی اکبر. (۱۳۵۷). *زن در آیین تاریخ*. تهران: شرکت انتشارات چاپ.

قائم‌مقامی، فرهت. (بی‌تا). *آزادی یا اسارت زن (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زن)*. تهران: بی‌جا.

لاهیجی، شهلا و مهرانگیز کار. (۱۳۷۷). *شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش‌تاریخ و تاریخ*. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

مردانی، خیرالله. (۱۳۶۵). *حقوق زن از نظر تاریخ ملت‌ها و اسلام*. تهران: انتشارات آیین جعفری.

میل، جان استوارت. (۱۳۷۹). *انقیاد زنان*. ترجمه علاء‌الدین طباطبایی. تهران: هرمس.
بدون مؤلف. (۱۳۵۳). *سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی*. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی